



فکر زندگی
ماهی نام

ماهی

شماره دهم

آرد بهشت

۱۳۹۹

فهرست مطالب:

کارما	صفحه ۳
ساجانتا	صفحه ۸
فراموشی سیاه	صفحه ۱۰
ملاقات با استاد (تجربه شیدا)	صفحه ۱۳
اهمیت مراسم بیرونی وصل	صفحه ۱۵
سفیران روح	صفحه ۱۶
آخرین جنگجو	صفحه ۲۳
عشق از منظر مولانا	صفحه ۲۶
به سوی ققنوس	صفحه ۳۱
پیاله‌ای از شراب ناب	صفحه ۳۳



کارما



کارما، گناه، ثواب، پاداش نیک، پاداش بد، جزای اعمال و... اینها کلماتی است که در مذاهب و سیستمهای معنوی مانند اسلام، مسیحیت، بودیسم، هندویسم و... آمده است. اما برآستی کارما چیست؟؟؟

اغلب انسانها بدون آنکه شناخت دقیقی از آن داشته باشند از کارما ترس و واهمه دارند. دیدگاههای بسیاری پیرامون کارما وجود دارد. مادر تعالیم مذاهب ابراهیمی، شرقی و یا فرقه‌های گوناگون، با این مطلب زیاد روبرو می‌شویم که بعنوان مثال اگر این کار را انجام بدهید کارما دارد یا اگر آن کار را انجام ندهید کارما دارد. اما بهتر است قبل از آنکه به بحث کارما بپردازیم، با قانون جیوان موکتی که به معنای «آزادی معنوی» است آشنا شویم. این قانون مهم در تعالیم بتنی تعریف شده و رابطه مستقیمی با قانون کارما دارد.



این قانون، مزیت مهم و بزرگی است که خداوند به روح داده است. به این علت که وقتی روح به جهانهای تحتانی فرستاده شد، خداوند این آزادی را هم به روح داد تا بتواند به سوی او باز گردد. به این آزادی معنوی می‌گویند و این بحث خیلی مهمی است.

طبق قانون آزادی معنوی چیزی به اسم گناه، خطا، عذاب وجدان، زشتی و خوبی و... وجود ندارد. هیچ چیزی غیر از قانون عملکرد وجود ندارد. این یک قانون مکانیزه است و مثل چرخ دنده عمل می‌کند. این چرخ دنده‌ها مثل رکاب دوچرخه کار می‌کنند و ما هر جور که رکاب بزنیم همانطور هم هدایت می‌شویم. این مسئله ربطی به گناه کردن، کیفر، پاداش و از این دست موضوعات ندارد. کل نیرانجان از قانون آزادی معنوی هم خبر دارد.

قدرت کل در طبقه فیزیکی مخصوصاً زمین بسیار قوی عمل می‌کند و از آن جا که کل از این قانون آگاه است، سعی می‌کند انسان را تا جایی که می‌تواند در طبقه فیزیکی نگاه دارد. به این علت که وقتی شخص انتقال پیدا می‌کند و وارد جهان اثیری می‌شود و در آنجا این موضوعات خود به خود برایش باز می‌شود. روحی که به آنجا رفته است، بر طبق آگاهی اثیری یک سری موضوعات برایش حل و فصل می‌شود. او از بعضی از چیزها آگاه می‌شود. کل نیرانجان تا جایی که بتواند به روح در طبقه فیزیکی سخت می‌گیرد و گردش کارما را سریعتر می‌کند و به او القا می‌کند که اگر از او فرمان نبرد، مجازات شده و به جهنم می‌رود. اما در صورتی که فرمانبردار باشد پاداش گرفته و به بهشت برین وارد می‌شود.

بنابراین کل نیرانجان، این فرمانروای مقتدر طبقات تحتانی، چیزی به اسم احساس گناه را در ذهن انسانها به وجود آورد. همین بحث گناه، کیفر و پاداش و این فریب کل نیرانجان، که از طریق ناجیان و کسانی که مکتب گناه و کیفر را به وجود آوردند، در زمین اشاعه داده شده است.

فست زنگنه
با من تمام



کارما



اما هنگامی که کسی منتقل می شود، با ورود به جهان اثیری خود به خود خیلی مطالب برایش روشن می شود و متوجه می شود که اصلاً چنین چیزی نبوده است.



طبق قانون جهان اثیری، ما هر چیزی را که حس کنیم و یا به آن فکر کنیم، همان چیز، شکل می گیرد و کل نیرانجان به این موضوع کاملاً آگاه است. پس بالقائات و تزرقات، کالبد اثیری را فعال می کند و از این طریق است که مذاهب و فرقه های زیادی را به وجود می آورد، که نتیجه و عملکرد تزریق قانون کیفر و پاداش به آگاهی انسانها و مخلوقات است. البته در جهان اثیری از این خبرها نیست و کل باید به روشهای دیگری، روح را فریب دهد. موضوعاتی که در زمین هست در آنجا مطرح نمی شود. آنجا چیزی به اسم گناه وجود ندارد. در آنجا اگر اسم گناه را ببریم به مامی خندند. این بحث در طبقه فیزیکی و مخصوصاً زمین است و حتی در سیارات فیزیکی دیگر که مخلوقات پیشرفته تری از انسان در آنجا سکنا دارند، چنین چیزی را اصلاً قبول ندارند.

این سیاره زمین یک دیگ زودپز است و گردش کارما در آن سریع است و همچنین بحث گناه، کیفر و پاداش از اینجا شکل گرفته است. در طبقه اثیری، فرقه های دیگری تحت تسلط کل نیرانجان هستند. او در زمین ادیان و فرقه های مختلفی را طی اعصار مختلف به وجود آورده است تا هم تعالیم یک را و هم جوهره اصلی کارما که قانون مسولیت پذیری در مقابل کسب آزادی معنوی است را تحریف کنند. قانون کارما یعنی مسولیت پذیری، ما هر کاری را که انجام دادیم، تمام شده و به پایان رسیده است، نه کسی آن را می بخشد و نه کسی می تواند حتی یک ذره از آن را کم کند. حتی خود فرمانروای جهان های تحتانی هم شامل همین قانون کارما قرار دارد و روزی فرا میرسد که باید دوباره تناسخ پیدا کند.

کل نیرانجان دارای قدرت ذهن کیهانی است. عبارتی این قدرت را دارد که همه ذهن ها را فیلتر کند. او مثل یک راکتور یا نیروگاه اصلی می ماند که برق شهر را تامین می کند. خوب همان نیروگاه می تواند برق های محله ها و خانه ها را کم، زیاد و یا قطع کند یا در آنها نوسان ایجاد کند.

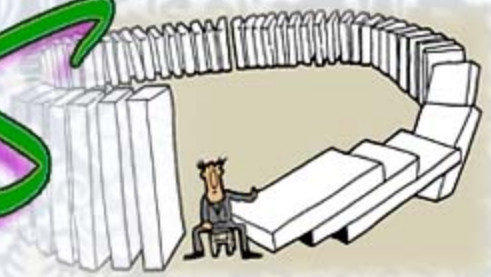
کل نیرانجان هم به همین صورت و از طریق ذهن کیهانی امواج و دستور العمل هایی را که خودش بخواهد را به تمامی ذهن ها ارسال می کند. این دستور العمل ها به شکل کارما در جهان های تحتانی متجلی می شوند.



فست زنگ
با مناسبت

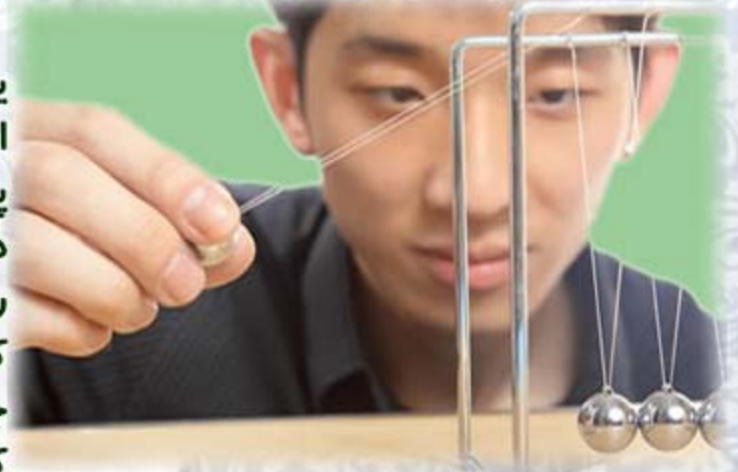


کارما



به عبارتی گل نیرانجان، تولید کننده کارما است و غیر از کارما هیچ بار دیگری ندارد. یعنی ارباب اصلی کارمای جهان‌های تحتانی است و دیگر اربابان کارما دستیار و کارکنان او هستند که برایش کار می‌کنند. گل نیرانجان یعنی کارما، منتها کارمایی که خودش تزریق می‌کند، نه آن اصل مهمی که استادان اک از طریق تعالیم بنی می‌گویند. گل نیرانجان موظف است که همیشه این کار را انجام دهد و این کار را فقط برای تزکیه روح انجام می‌دهد.

جوهره اصلی کارما که گل نیرانجان اسمش را گناه، کیفر و یا پاداش گذاشته است، کاملاً تحریف شده است. چرا که در اصل کارما، قانون بسیار حساسی است. بطوری که حتی پلک زدن یا نفس کشیدن ما در جهان‌های تحتانی، کارما دارد. فقط روح بی کارما است. منظور این است که وقتی روح را به شکل خالصش در نظر بگیریم و ببینیم. روح هیچ نوع کارمایی ندارد و این یک حقیقت است. هنگامی که روح وارد جهان‌های تحتانی می‌شود، باید طبق قانون اینجازندگی کند و کارما شامل حالش می‌شود. به این علت است که در تعالیم اک توصیه می‌شود تا شبدا همه چیز را از دیدگاه روح نگاه کند. زیرا کارما قانونی است که به زندگی توازن می‌دهد و در واقع آفرینش از طریق کارما به وجود آمده است. بطور مثال ما دو تا پا داریم. تا پای جلویی حرکت نکند پای دیگر نمی‌تواند حرکت کند و اگر یکی از پاهای ما قطع شود، باید یک عصا در دست بگیریم و راه برویم. در طبقه فیزیکی زندگی، مکانیزه، برنامه ریزی و مهندسی شده است. پس این که می‌گوییم آفرینش طبق قانون کارما صورت گرفته است، یعنی مولد آن کارما بوده است. چونکه اک به انرژی تبدیل شده است ولی اک اصولاً انرژی نیست. ولی انرژی طبق قانون علت و معلول حرکت می‌کند. ما انرژی مثبت و منفی داریم. اگر به اتم نگاه کنیم بعضی از نوترون‌ها و پروتون‌ها برعکس همدیگر می‌چرخند. در این جهان باید از این دیدگاه به کارما نگاه کنیم. هر کاری که انجام می‌دهیم در حال آفریدن کارما هستیم اما تفاوت دارد و دلیلی ندارد که عذاب وجدان بگیرم.



یکی از خواص مهم و خوب قانون کارما این است که روح را آموزش می‌دهد تا او بتواند قدرت دهندگی عشقش را بدست بیاورد. همانطور که می‌دانیم طبق قانون بهاکتی روح عشق را دریافت می‌کرد ولی آن را انتقال نمی‌داد و

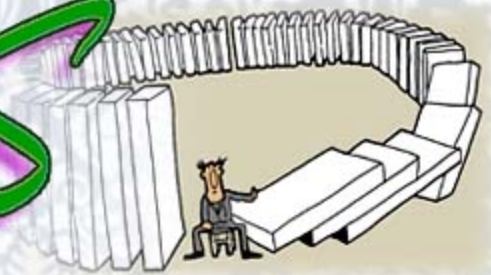


یکی از خواص مهم و خوب قانون کارما این است که روح را آموزش می‌دهد تا او بتواند قدرت دهندگی عشقش را بدست بیاورد. همانطور که می‌دانیم طبق قانون بهاکتی روح عشق را دریافت می‌کرد ولی آن را انتقال نمی‌داد و عشق دهنده نبود. به همین علت بود که سوگماد جهان‌های پایین را به وجود آورد تا روح آموزش ببیند ولی همانطور که گفتیم این آزادی را هم به او داد تا به سوی او برگردد.

فست زنگ
با من تمام
است



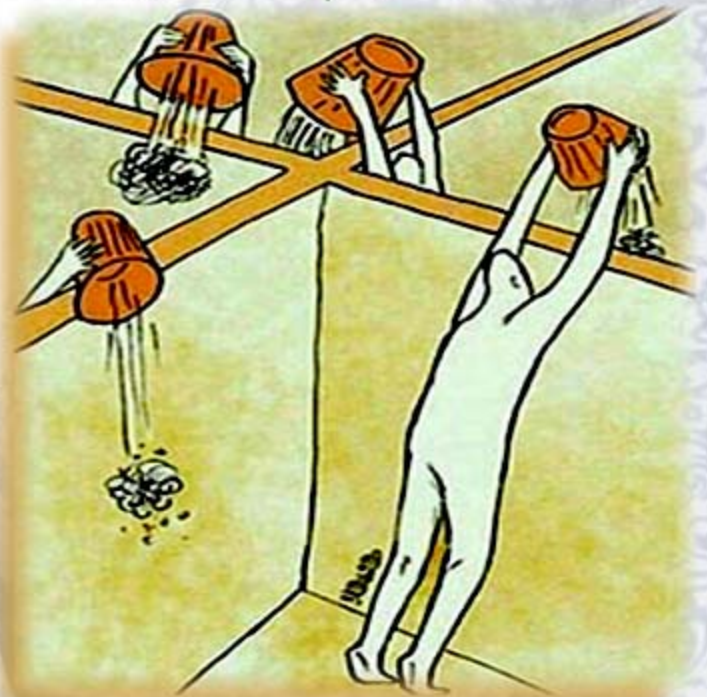
کارما



کارما در هر شکلی آفریده می شود. وقتی ما خواب باشیم کارما داریم، راه می رویم کارما داریم، فکر می کنیم کارما داریم، احساس می کنیم کارما داریم و... یعنی این چیزی نیست که کسی بتواند از آن فرار کند. البته استادانِ اک آن را طبقه بندی کرده اند و ما با نامهای کارمای روزانه، ذخیره، تقدیری و ازلی می شناسیم. اما موضع ما در مقابل قانون عمل و عکس العمل چیست؟ و چگونه باید باشد؟ کسی که از کارما می ترسد کارما می آفریند، کسی که از کارما خوشش می آید کارما می آفریند، پس نباید به کارما فکر کنیم، کارما را نباید حس کنیم، نباید در خاطرمان کارما بماند، بلکه باید آزاد و رها باشیم. فقط باشیم و بگذاریم این گردونه فقط به دور ما بچرخد و تنها مسؤلیت اعمالمان را بپذیریم.

استاد ریبارتارز جمله زیبایی دارد و می گوید که جهنم حاصل کوشش تخیل روحانیون می باشد که به وجود آمده است. این جهنم شکل گرفته از اذهانی است که دائم تکرار می کنند که می کشند و عذابتان می دهند. البته در واقع مکان های برای پالایش ارواح در جهان اثری وجود دارد. یا بهشت هم همینطور. در اصل خود کل نیرانجان کارما را تحریف کرده است. آن ذره بینی که استادانِ اک نسبت به کارما دارند خیلی ریزتر از چیزی است که در ادیان به آن اشاره شده است و آنقدر هم انگشت اشاره به سمت آن گرفته اند که حواستان را جمع کنید!!!

این اشتباه است و ما باید به روش دیگری حواسمان را جمع کنیم. ما وقتی که صبح بیدار می شویم تا شب هر کاری که انجام داده ایم باید محاسبه کنیم و آنها را باید مرور کنیم. شب ها قبل اینکه بخوابیم یک چرتکه بیندازیم که آیا من امروز به عنوان مثال یک گرم یا ده کیلو و... کارما آفریده ام؟ این مهم است و سپس باید نسبت به آن کارما ها یک عملکرد خنثی باید داشته باشیم. چون همان طور که گفتیم کارمایی که آفریده شده، دیگر آفریده شده است. اما این است که می گویند، باید مراقب عملکردی که در زندگی روزانه داریم، باشیم چیست؟



اگر در مقابل کارما فکر کنیم که مثلاً من این کار را کردم و باید کارمایش را پس بدهم یا وای چرا این کار را کردم و... یک احساس ندامت و ناراحتی برای شخص ایجاد می کند.

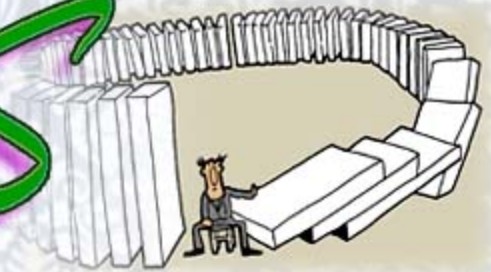
همان لحظه که ما احساس ناراحتی و پشیمانی داریم کالبد اثری مان فعال شده است و داریم کارما تولید می کنید و منظور کل هم همین است، چون کل نیرانجان از همین طریق است که بیشترین باج را از ما می گیرد. از طرفی هنگامی که شخصی کار خوب و پسندیده ای انجام می دهد، در حال آفریدن کارمای مثبت و خوب است و همین کارمای مثبتش باعث می شود تا او چند هزار سال یا چند میلیون سال در جهان اثری بماند تا آنرا تسویه کند. او دوباره باید برگردد تا بتواند و بیاموزد که بین این دو تا نیروی کارمای مثبت و منفی تعادل را رعایت کند. او باید تعادل داشته باشد، تا حالت خنثی بوجود آید.

اما در تعالیم اک ماهانتا استاد درون اک توزیع کننده کارما به آن شکل اصلی خود است. ولی کل نیرانجان این واقعیت را فیلتر می کند و آنرا طبق آن چیزی که خودش می پسندد

ماهانام
فکر زنده است



کارما



انتقال می دهد، نه آن چیزی که استاد درون، استادان اک یا سوگماد می گویند. هیچ نوع کارمایی وجود ندارد و هیچ نوع تسویه حساب کارمیکمی وجود ندارد که ادغام دو تا کارمای مثبت و منفی نباشد. بعبارتی وقتی که ما داریم یک کارما را پس می دهیم فقط کارمای منفی یا مثبت نیست بلکه ما هر دوی آنها را داریم تسویه می کنیم.



در تعالیم اک، یک واصل اک به این صورت کارما پس می دهد که هنگامی که احساس سنگینی به او دست می دهد، دارد کارمای مثبت و منفی را تسویه می کند نه فقط کارمای منفی را. این موردی است که هیچ یک از تعالیم از آن اطلاعی ندارند و این دانش فقط در نزد استادان اک است. فقط استاد درون می تواند به این صورت کارما را توزیع کند. این احساس و تفکر برخاسته از ذهن است که آن را سانسور می کند و یک حالت منفی به ما می دهد. مثل همان احساس گناه یا احساس خوشحالی و یا ناراحتی، این یک نکته خیلی مهم است. یک واصل اک به این صورت کارمایش تسویه نمی شود. ولی کل نیرانجان ناگهان شخص را تحت فشار و شدت کارما قرار می دهد و این فشار را آنقدر سنگین می کند که شخص نمی تواند آن را تحمل کند و از زیر بار کارما فرار می کند. ولی در تعالیم اک و درباره واصلین اک به این شکل نمی باشد و متفاوت است. شبدای ماهانتا، نوع تسویه کارمایش متفاوت است و دیدگاه او نسبت به تسویه کارماهایش مثل سابق نخواهد بود.

از نکات مهم دیگری که قانون کارما به ما یادآوری می کند، اصل مسؤلیت پذیری هست و دیگر اینکه اگر چیزی را می خواهیم بدست بیاوریم، باید بهایش را پرداخت کنیم. حالا به هر صورتی که هست و این اصل مهمی است. یعنی ما وقتی کارما تسویه می کنیم در واقع بهای آزادی معنوی را پس می دهیم. بنابراین طریق اک درس هایش ساده هست ولی عمل کردن به آنها سخت است و آنهایی که می توانند در این مسیر بمانند، تعدادشان اندک است، خصوصا اشخاصی که بتوانند از طبقه روح به بالا صعود کنند.

آگاهی انسانی علاقه ای به پرداخت دینش ندارد و از جنس کارما به وجود آمده است، جنسش از نور و صوت نیست بلکه زیر مجموعه ای از نور و صوت است. آگاهی انسانی در اصل به شکل انرژی می باشد و یک واحد انرژی یک واحد آگاهی معنوی نیست. انسان همیشه در مقابل بهای چیزی که می خواهد بدست بیاورد شانه خالی می کند. قانون کارما این را به ما یاد می دهد.

۱_ اصل مسؤلیت پذیری

۲_ بهای چیزی که می خواهید بدست بیاورید باید پرداخت کنید حالا به هر شیوه ای که باشد.

برکت باشد

فست زنده است
ما همت نام



ساجانتنا



ساجانتا نخستین نغمه بهشتی است.

امروز می خواهیم در مورد ساجانتا مطالبی بنویسم. احتمالاً بتواند به اصلین حلقه دوم که مشغول خواندن دیسکورس سال دوم به نام ساجانتا سر و است کمک کند. ابتدا اضافه کنم دیسکورس های موسسه ما با دیسکورس های Eckankar کاملاً متفاوت است. منظور من از اصلین حلقه دوم موسسه ماست، نه عضویت های اکنکار. بهر حال آنها نیز می توانند از این مقالات که جنبه عمومی دارد و از سر عشق است، استفاده کنند.

نغمه ساجانتا اولین نبض صوتی است. ساجانتا محرک جریان نور و صوت است. به این معنا که ساجانتا قدرت جاری شدن آگاهی الهی است که توسط نور و صوت منتشر می کند. ساجانتا چون نبضی است که به جهان ها و کیهان های الهی هجوم می برد، این هجوم سونامی مانند نخستین زمزمه خداوند برای بیداری آگاهی و جریان آگاهی اوست. در داستان های کهن آمده است: خدا از خواب بیدار شد. او به هستیش نگاه نمود. با دیدن هستی ساکنش به رؤیا رفت و در رؤیا نغمه ای زمزمه نمود. این نغمه بخشی از وجود او را تبدیل به نور و صوت نمود و چون یک سونامی عظیم در ابعاد هستی گسترده شد. آن نغمه بخشی از او را به استاد درون تبدیل نمود تا معمار کیهان های جدید او باشد. مخلوقات از بطن نغمات متفاوت الهی که از صوت و نور او جاری بود، خلق شدند. استاد درون که جنبه تعلیم دهنده الهی بود، به مخلوقات خدا کمک می کند که مجدداً با نور و صوت او وحدت حاصل کنند.

ساجانتا تنها قابل شنیدن است، قابل دیدن نیست. مانند موسیقی بی کلامی است که تمامی حیات و نور و صوت از بطن آن بر می خیزد. پیران بورچاگون این نغمه را در عصر طلایی برترین مانترام نامیدند. مانترامی که خداوند را به مراقبه ابدیش می برد. البته این نوعی تمثیل است که ما درکی از نغمه الهی ساجانتا را دریافت کنیم.

خداوند ساجانتا را زمزمه نمود. او به آرامش ابدیش باز گشت و در مراقبه ابدیش رویاهایش را به واقعیت تبدیل نمود. کسی که ساجانتا را بشنود صدای زمزمه الهی را می شنود که از سریر الهی او توسط مرکب نور و صوت در تمامی کیهان هایش

فرزاد اکبر
با هم نام



ساجانتنا



با نغمه ساجانتا همه را حیات می بخشد و عشق می ورزد.



بنابراین تمرین ساجانتا سرو یکی از تمارین زیر ساخت آگاهی معنوی ماست. ساجانتا را با استاد درون اشتباه نگیرید چون نغمه ساجانتا خلق کنند آگاهی استاد درون و نور و صوت است. شنیدن آن به صورت نوعی نبض است. هیچ نوع طیف ارتعاشی ندارد. بلکه در این نبض چون قلب نور و صوت را در تمامی کیهانها پمپاژ می کند.



برکت باشد

فرزاد اکبر
ماهنامه
ماهنامه

صفحه ۹

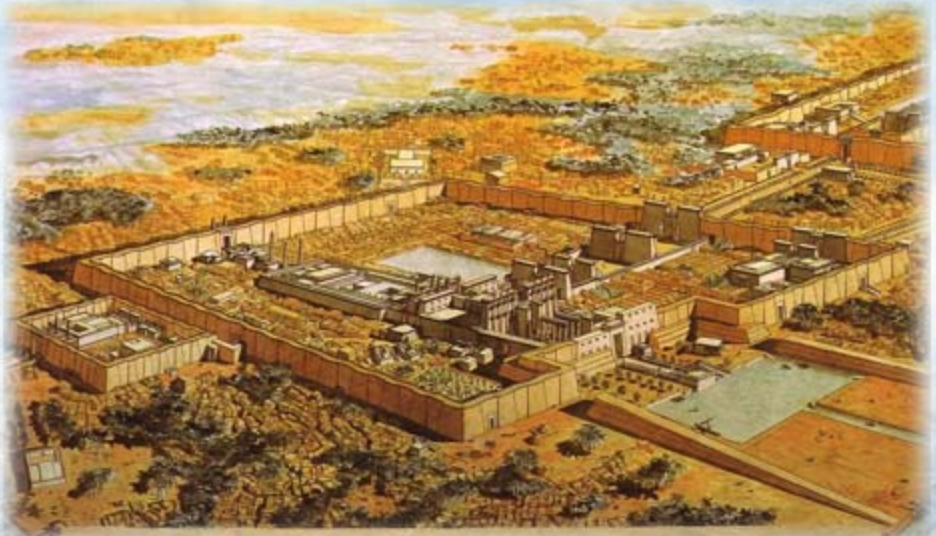


فراموشی سیاه



در زمانهای قدیم قومی بنام لموریانها زندگی می کردند. بهشت افسانه ای بشر که از آن به عنوان باغ عدن نام برده می شود در قاره گمشده لموریا که پنجاه هزار سال پیش بر اثر زمین لرزه ها و امواج سیل آسا نابود شد، قرار داشته است. این قاره در قسمت مرکزی اقیانوس اطلس امروزی شکل گرفته بود و جزایر متعددی که در پهنه وسیع آن سر از آب برآورده بودند، در واقع امتداد رشته کوه های عظیم این قاره بوده اند. آنجا سرزمینی عجیب با یکصد هزار سکنه بود که یکی از بزرگترین تمدن های کره زمین را بوجود آوردند. زمین در حقیقت یک بهشت بود، زیرا تمامی مخلوقات قادر بودند بقاء خویش را از این سیاره پر نعمت تامین نمایند. پهنه گیتی مملو از وجودهایی بود که معصوم و مبری از شرارت و تیرگی ها بودند و شرف در حد اعلی خود جاری بود. آنها دارای فرزنانگان بزرگی بودند. کم کم فرزنانگان قاره مو آموختند که چگونه طمع کنند و مردم را با علم و خرد خود کنترل کنند. در میان فرزنانگان نیرومندان با قدرت سحر برخاستند و پادشاهی بزرگی را بوجود آوردند آن پادشاهان از نسلی از بشر بودند که آنان را پلارا می نامیدند. پلاراها در قاره مو به پادشاهی رسیدند و فرزنانگان لموریان را بیرون راندند و سلسله بزرگی به نام نظام پادشاهی وارکاس بوجود آوردند. یک سلسله خونین و بی رحم که بر بیشتر مردم جهان حکم می راندند. پادشاهان وارکاس از نیروهای اهریمنی به منظور تسلط بر پیروان، اسیران و بردگان خود استفاده می کردند. آنان بر توده های مردمان نفرین نازل کرده و داد و ستدهای شنیعی با ارواح مردگان داشتند. بعضی از آنان بعد زمان را نیز فتح می کردند و می توانستند قرن ها عمر کنند. ابزار حکومت آنان کاهنینی بودند که زواجیر نام داشتند. این کاهنین از اربابان نشان هم کریه تر بودند. بعدها سلسله پادشاهی آنان تغییر نام داد و در نهایت در صحرای گپی پایتختی برای خود برگزیدند که اینک نیز خرابه های آن در زیر شنهای گپی موجود است.

هم اکنون در آفریقا بخشی از جادوگران جادوی سیاه وجود دارند که از نوادگان وارکاسها هستند و برخی از مردم عادی و فقیر هم هستند که از نوادگان فرزنانگان قاره مو به شمار می آیند. نیروی وارکاسها که از نژاد پلارا بود از نیروی سحر بود اما مردم لموریان مردمی صادق و زحمت کش بودند. بازماندگان وارکاسها



بنیان گذاران سلسله پادشاهی و قبیله ای
باشند
باشند



فراموشی سیاه



در آفریقا و جهان هستند. آنها زندگی پس از زندگی باز می گردند تا زمین را همیشه دچار هرج و مرج و فقر و جنگ نمایند. علت فقر بخش های زیادی از آفریقا وجود چنین افرادی است که تنها به خود کامگی خود می اندیشند. امروزه جهان ما در ظاهر متفاوت با جهان باستان است. اما اگر خوب دقت کنید تنها روش های یوغ بردگی بشر تغییر نموده و اعمال همان اعمال است. این موردی است که بشر هیچوقت به آن نمی اندیشد. او تنها دوست دارد از گذشته ای صحبت کند که مطابق با نیازهای او است.

این همان فراموشی است که به آن اشاره داریم. نوعی تاریکی و جهل که انسان، نسلها بر دوش خود از این زندگی به زندگی دیگر حمل می کند. حقیقت برای همه یک چیز است. اما آگاهی از آن و بهتر بگوئیم خود آگاهی از آن، مقوله دیگری است. آنگاه که بشر پی به این حقیقت اعظم می برد که همه چیز در دنیا به جز نمایشی از فعالیت درونی ذهن او نیست و همین عملکرد باعث زایش تصفیه کارمای او می شود و اینکه شرایط و شاخص های زندگی اش فقط و فقط انعکاسی از وضعیت آگاهی ای است که در آن به سر می برد، زندگی اش به کلی منقلب می شود.



این تجربه او را از فردی خام به انسانی مجرب تبدیل می کند. حالا او توانایی تمیز بین زندگی انسانی، روانی و معنوی که همگی در جهان درونی او پیش می روند را خواهد داشت. بر او آشکار می شود که خودش خدای قلمرو و آگاهی خویش است و وضعیتی که به آن می پیوندد، تعیین کننده نوع تجربیات زندگی او می باشد. او بایستی این حکمت را با دیگران نیز سهیم شود. زیرا با دانستن این نکته، همگان از چنگال گل نیرانجان حاکم مقتدر و مستبد جهان های پایین و حکام تحت سلطه اش خلاصی می یابند. خلقت در جهانهای تحتانی به پایان رسیده است. نسخه اصلی آن در اعماق هر روحی پنهان است روح



در دوره طلایی شاهد آن بوده است و از همان زمان تا کنون سعی اش بر این است تا آن را به خاطر آورده و تمام یا بخشی از آن را احیا نماید. در این مورد نظریه های متعددی وجود دارد و لیکن انسان مکلف است که زلال ترین دیدگاه را از چشمان روح به دست آورد.

بطور کلی مریدانی که جویای حقیقت هستند به چند دسته تقسیم می شوند:

دسته اول: مرید اساطیر و استادانشان هستند که فعلا مرید خدا نشده اند. آنها تنها بهره شخصی می برند و عاشق مشاهیر و اسطوره هایشان هستند.

فست زید اکبر
ماهی نام
ماهی



فراموشی سیاه



دسته دوم: مریدان خدا هستند و خلوص را یافته‌اند تعداد آنان اندک است.

دسته سوم: هوشمند و بی نهایت منفعت طلبند و عاشق تغذیه ذهنی هستند. آنها هر تعلیمی را به تحریف می‌کشند. تنها کافی است بیاموزند برای ارضای ذهن بیمارشان همه کار می‌کنند. بیشتر آنان تبدیل به جادوگران قهاری خواهند شد که عاشق تغذیه انرژی هموعانشان هستند.

استاد ریبارتارز بشر را به کرم تشبیه می‌کند،

چون او تا جایی که بتواند زمین را می‌بلعد

و نیروهای برتری خدایی را در

این تغذیه خاک به هدر می‌دهد.

زمین مملو از تمدنها و

تاریخهای بی سر و تهی است

که به آن افتخار می‌کند.

تکنولوژی او باز به فراموشی

سیاه اوقوت می‌بخشد و

انقراضهای تمدنهای او مجدداً چون

طوفانی کشنده، او را از بین می‌برد.

پلاراهای لموریانها و آتلانتها و اینک نژاد آریا

تماماً چرخه‌ای ابلهانه است. از زمانی که تمدن مایها از زیر خاکستر زمان بیرون آمد، چرخه انقراض قدرت آریائها

در زمین آغاز شده است، فراموشی سیاه مجدداً طوفان کارمای سیاره‌ای را به زمین باز می‌گرداند تا رگنارد برای

بیداری مجدداً از طرف روح مقدس متجلی شود. در واقع راز عشق آتشین خداوند در طبیعت و مخلوقات اوست و

در اصل ما تنها ریسمانی از نور الهی هستیم که همگی به یکدیگر وصل هستیم و در صورت واحد یگانه، روح مقدس

هستیم و این تنها درمان از بین بردن فراموشی سیاه برای مریدان خداست.

برکت باشد

فست زید اکبر
ما همت نامه
ما همت



تجربه شنیدنی

ملاقات با استاد



مدتی بود که شب‌ها قبل از خواب بدون انجام مراقبه خوابم نمی‌برد. این قضیه را دوست داشتم چون اینکه می‌دانم، اگر رؤیایی ببینم حتماً می‌توانم به آن اعتماد داشته باشم. آن شب یادم نمی‌آید چقدر بعد از مراقبه خوابم بُرد اما از لحظه اول رؤیایم مثل فیلم جلوی چشمم ردیف شد.



خودم را در دنیای تاریکی دیدم، هم وحشتناک بود هم بوی تعفن بدی کل فضا را پُر کرده بود. اطرافم را یک چرخ زدم هر چیزی که در دنیای فیزیک به عوان یک وسیله برای رفع مایحتاج زندگی می‌شناختم، آنجا در آن دنیا یک گوشه افتاده بود و زنگ زده بود. یک چرخ گاری قدیمی که رنگ سبزی هم داشت به چشمم خورد. اول به آن توجه نکردم چون بوی تعفن و لجن زارها حالم را بد کرده بود. جلوی بینی‌ام را با لباسم پوشانده بودم تا بتوانم کمی نفس بکشم. هر قدمی که بر می‌داختم، پاهایم در باتلاق فرو می‌رفت. دیگر وحشت کردم چون راه نجاتی نداختم. داشتم ذکر مخصوص خودم را می‌گفتم و از ته قلبم از استاد درونم خواستم کمک کند. ساختمان‌های قدیمی فرسوده با پنجره‌های شکسته و صدای خوفناک باد، همه آنها در آن تاریکی وحشت داشت. بعد از اینکه مدتی ذکر گفتم، چشمم به همان چرخ‌ی که رنگ سبز داشت افتاد. انگار من را صدا می‌زد که دقیق‌تر نگاه کنم.

کمی با دقت نگاه کردم. یک قدم هم به سمتش برداشتم دیدم آن یک در بزرگ هست که گیاهان سبز رنگ روی آن را پوشانده بودند. همین طور که نگاه می‌کردم صدای ضربان قلبم با ذکرم کوک شد. صدا، فضای اطرافم را گرفت، یکباره در باز شد و نوری به همراه شخصی در هاله نور با عبایی بر تنش به سمت من آمد، در همان نگاه اول چشم‌های نافذ و قدرتمندش، من را جذب خودش کرد. بخاطر آرامشی که به من القاشد فهمیدم ایشان از استادان اک هستند. از ایشان پرسیدم آیا شما استاد اک هستید؟ اما جوابی ندادند.

به من گفتند می‌خواهی از اینجا نجات پیدا کنی؟
گفتم می‌خواهم.

گفت باید زمین را بکنی تا به آن طرف در برسی. قبول کردم. نمی‌دانم کلنگ به من دادند یا چیز دیگری بود.

من بدون اینکه به پشت سرم نگاه کنم زمین را کندم. دست‌هام درد گرفته بود اما برای نجاتم از آن وضع به کندن ادامه دادم. ارتعاش آن شخص آنقدر بالا بود که صدای خون در رگ‌هایم را می‌شنیدم و صدای درد دست‌هایم. با اینکه آنجا سرد بود اما بعد از آمدن استاد، گرمایی وجودم را گرفت و به من قدرت داد تا بتوانم ادامه بدهم. رسیدم به آن طرف در. همین که رسیدم زمین شکافته شد. یک چیزی که شبیه کوزه‌های قدیمی و بزرگ بود از زمین بیرون آمد و با خودش کلی سکه‌های طلائی و نور طلائی به بیرون پرتاب کرد. نور طلائی به قدری زیاد بود که من را میخ‌کوب خودش کرده بود.

فکر بزرگ
باشم نام



تجربہ شدہ ملاقات با استاد

به سکه‌ها توجهی نداشتم. اما عاشق نور شده بودم. استاد بمن گفتند که این امتحان را هم قبول شدم. با شنیدن این حرف تمام ساختمان‌های فرسوده اطرافم مثل پازل پخش شد و از بین رفت، بجایش یک دنیای جدید با نورهای زیبا و ارتعاش فوق‌العاده نمایان شد در دلم گفتم از جهنم آمدم به بهشت.

آن بهشتی که همیشه می‌گویند اینجاست. وقتی بیدار شدم کل روز حالم یک جور بود. انگار گر شده بودم، چشمانم چیزی را نمی‌دید.



کارهای روزمره را که باید انجام می‌دادم، تمام کردم. از طرفی دیدم مربی، اطلاعیه‌ای را در گروه واصلین قرار داده بودند که طبق آن قرار بود عکسی از استاد بایزید بسطامی رونمایی شود. یک چیزی در قلبم تکان خورد اما گفتم بخاطر رؤیایی هست که دیده‌ام.

ساعت مورد نظر فرا رسید و عکس استاد بایزید بسطامی رونمایی شد.

در کسری از ثانیه همان ارتعاش و همان حس تجربه‌ای که داشتم به سراغم آمد. از شدت ضربان قلبم توان حرف زدن نداشتم. چشم‌هایم را بستم و استاد بایزید را صدا زدم، به ایشان گفتم پس شما بودید که من را نجات دادید؟ که نگاه زیبای استاد به من لبخند زد.

شروع سال جدید به همراه عشقی خالص از طرف استاد و هدیه‌ای که در دنیای بیرونی به من اهدا کردند را به فال نیک می‌گیرم و شکرگذار عشق الهی هستم. سپاسگزارم از یک برای لایق دانستن من و بودن در این مسیر فیض.

عشق با شد

فکر نزدیک
باشم نام



اهمیت مراسم بیرونی وصل



به طور کلی هر وصل در یک دارای سه مرحله است:

مرحله اول وصل درونی است که طی یک تجربه درونی شبدا از طریق ماهانتا استاد درون و یک یا یکی از سفیران روح که با او ارتباط نزدیکی دارد داده می شود.

مرحله دوم وصل بیرونی است که از طریق خرد زرین و رؤیای بیداری از طریق تجربیات شبدا اعطا می شود.

دو مرحله اول باعث بیداری نوعی تسویه حساب کارمیک می شود تا شبدا به سطح بالاتری از آگاهی به خاطر وصل نائل شود. این دو مرحله کاملاً سری و شخصی است.

مرحله سوم مراسم وصل است.

بعد از اجرای مراسم وصل آگاهی شبدا در وصلی که از طریق درون و بیرون طبق تجربیاتی که داشته است، تثبیت شده و از تسویه حساب کارمای وصل دریافتی رها می شود و برای وصل بالاتری از طریق ماهانتا آماده می شود. در مراسم وصل بیرونی از وصل دوم شبدا کلمه شخصی را می تواند از طریق ماهانتا و تجربیات درونی دریافت کند. همچنین در مراسم وصل بیرونی

مهدیس کلمه شخصی او را می تواند به او اعطا کند. مراسم وصل بیرونی دارای اهمیت زیادی است. چون شبدا به موقعیت تثبیت شده در یکی از مراحل معنوی زندگی معنویش کاملاً آگاه می گردد. او بعد از مراسم هر وصل آماده می شود که وارد مرحله عمیق تری از وصل ها و آگاهی شود. بنابراین شبدا بعد از هر مراسم بیرونی وصل، آگاه است چه مقدار از کارمای تقدیری، طبق مراتب وصل تسویه نموده است.

برکت باشد



فست برزید از کربان
باشتم نامه



سفیران روح

استادانِ اکِ مردمانی بسیار ساده هستند و معمولاً در سکوت کار می‌کنند. سفیران روحی که در قید حیات و زنده هستند بیشتر یک زندگی خیلی عادی، معمولی و متعادلی دارند و زندگی‌شان مثل دراویش و کسانی که زهد و تقوا پیشه می‌کنند نیست. زندگی بیرونی آنها دقیقاً مانند مثل یک شهروند عادی است و همیشه هم در سکوت کار می‌کنند. عبارتی کسی یک استادِ اکِ را نمی‌شناسد.



این زندگی عادی باعث می‌شود که تشخیص دادن این افراد در جامعه خیلی سخت باشد و کسی نمی‌تواند یک استادِ اکِ را در جامعه تشخیص بدهد، چون زندگی ایشان عادی است. رفت و آمد هایشان خیلی عادی است. شاید در یک کشور پنج تا ده استادِ اکِ هم زندگی کنند ولی هیچ کس آنها را نمی‌شناسد. اینها استادان گمنامِ اکِ هستند که هر کدام از ایشان کارهای متفاوتی را انجام می‌دهند. بیشتر کارکرد ایشان در این سیاره و

سیارات دیگر به صورت خیلی خیلی محرمانه می‌باشد و این کارکرد از طریق استادان گمنامِ اکِ انجام می‌گردد.

شاید بعضی از آنها در هالیوود باشد، شاید کارمندی در یک اداره، دکتر، کارگر و... باشند. ولی هیچ کس نمی‌تواند یک استادِ اکِ را تشخیص دهد. به گفته شریعت، آنها در همه کشورها و همه اعصار هستند. استادان گمنامِ اکِ، همیشه بوده و هستند.

در ایران هم استادِ اکِ داریم ولی کاملاً در سکوت کار می‌کنند و کارشان محرمانه است. آنها هیچ وقت پشت یک تریبون نمی‌آیند تا ادعای معنویت و مقام کنند و بگویند که من استادِ اکِ هستم و بیایید از من پیروی کنید. این رفتار استادانِ اکِ نیست و اگر کسی چنین ادعایی کرد، اصلاً استادِ اکِ نیست.

روشها و کارهای استادانِ اکِ متفاوت است. ممکن است که یکی از این اساتید فقط در امر موسیقی کار کند یا دیگری در بحث گیاه شناسی کار کند، دیگری پزشکی است و شما ممکن است یکدفعه شاهد یک انقلاب در علم پزشکی باشید، یکی از آنان ممکن است به ستاره شناسی بپردازند و در این علم شاهد یک پیشرفت عظیم باشیم. حتی در مسائل جامعه هم کار می‌کنند، مثلاً یکی از

فکر زنده آرک
ما همتا نام
ما همتا نام





سفیران روح



اساتید به نام احمد قوانی مشاور جیمز اول پادشاه انگلستان بوده است. او به جیمز کمک کرد تا قانون کبیر انگلستان را بنویسد ولی هیچ کس نمی دانست که احمد قوانی چه کسی بوده است یا این که او یک استاد اک بوده است. همچنین کسی در زمان حیات گورونانک، سودارسینگ، شمس تبریز و میلاروپا نمیدانست که ایشان جزو استادان اک بوده اند و برای اولین بار، استاد ریبارتارز در کتاب سرزمین های دور، اسمهای بعضی از استادان اک را فاش کردند.



در حال حاضر هم این روال وجود دارد و خیلی از استادان اک هستند و کسی آنها نمی شناسد و اصلاً اسمی از آنها در تاریخ نخواهد آمد. این روال عمومی کارکرد ایشان است که ایشان همیشه هستند و کارهایشان نیز متفاوت است. بسیاری از ایشان حتی حرفی از اک هم نمی زنند ولی مجرای نور و صوت خداوند هستند. کارکرد ایشان مثل یک مهندس می مانند. آنها در سکوت ساختار جریان الهی که در سیارات و جهان های متفاوت جاری می شود را مانند یک مثل مهندس، معماری می کنند.

شبهاهای اک در مسیری که هستند ممکن است که یک استاد گمنام را ملاقات کنند. وقتی ایشان را ملاقات کنید، آن استاد به دلیل آگاهی خیلی وسیعی که دارد، شما را بعنوان یک شبدهای اک تشخیص می دهد. او اگر یک شبدها را در بین یک میلیون نفر ببیند، او را می شناسد و فوراً تشخیص می دهد.

وقتی که ما وارد تعالیم اک شده ایم، غیر ممکن است که یک استاد اک، ما را به این راه هدایت نکرده باشد. او ما را به این سمت هل داده است. قطعاً این اتفاق انجام شده است، حال ممکن است درونی بوده باشد یا بصورت بیرونی انجام شده است ولی به احتمال زیاد، شما از حضور او آگاه نبوده اید.

اگر با فن سفر روح در جهان های تحتانی گردش کنیم، این اساتید را می بینیم. البته این دیدن همیشه بصورت کالبدی نیست بلکه به صورت نور است. یک استاد اک مثل یک



فکر زنده است
ما هم نام
ما





سفیران روح



خورشید در بین سیارات است یا مانند ماه، بعبارتی کاملاً مشخص هستند. وقتی کسی که با سفر روح به جهان‌های تحتانی وارد شود و مثلاً جهان علی یا فیزیکی را مشاهده کند، ممکن است که ایشان را مانند یک خورشید یا یک ماه ببینند که روح‌های دیگر در اطرافشان هستند. ارتعاشات استادانِ اک کاملاً مشخص است و روح‌هایی که آماده هستند را به سمت تعالیمِ اک هدایت می‌کنند.

ما به هر صورتی که با تعالیمِ اک یا همان تعالیم نور و صوت آشنا شده‌ایم، حالا به اسمِ اِکنکار، فرزندانِ اک، تعالیم استاد پال توئیچل یا هر صورتی که بوده است، غیر ممکن است که یک استادِ اک پشت این قضیه نبوده باشد. بهتر است دنبال چیزهای ماوراءالطبیعه نگردیم چون استادانِ اک اینقدر مرموز کار می‌کنند که برای ما نامحسوس هستند و ما این فعالیت‌ها را نمی‌بینیم و نمی‌توانیم آنرا حس کنیم، البته بعداً وقتی که ده، پانزده، بیست تا سی سال می‌گذرد، آرام آرام آنها خودشان را طی اتفاقات روزمره و تجربیات درونی به ما نشان می‌دهند.



مهمترین کاری که استادانِ اک انجام می‌دهند و والاترین هدف آنان (که عشقی عظیم به انجام آن دارند) انتشار نور و صوت خداوند است. وقتی که یک روح در مسیر زندگی اش به استادی در اک می‌رسد، تنها چیزی که برایش باقی می‌ماند فقط نور و صوت است و به غیر از آن به چیز دیگری اهمیت نمی‌دهد. او به عنوان یک استادِ اک شاید هیچگونه کار و فعالیتی هم انجام ندهد و فقط زندگی روزمره خود را بگذراند، ولی فقط همان حضورش، باعث تجدید حیات معنوی می‌شود! چرا؟ چون یک سفیر روح مملو از عشق عظیمی است که خداوند در درونش نهادینه کرده است.

سوگماد البته این اختیار را هم به او داده است که هر جوری که دوست دارد عمل کند زیرا او به حیوان موکتی «آزادی معنوی» رسیده است، اگر می‌خواهد، می‌تواند سکوت کند یا اصلاً هیچ کاری نکند، ولی همان حضورش در این سیاره و در هر منطقه‌ای که زندگی می‌کند باعث می‌شود تا تغییرات بسیار بنیادینی اتفاق افتد.

بنابراین یک استادِ اک مجرای مستقیم و بدون واسطه ی فیض الهی است. درست است که او ساده زندگی می‌کند و رفتار و زندگی‌اش مثل یک شهروند عادی است ولی وقتی که یک استادِ اک را دیدید نباید فکر کنید که آن کالبدی که او به تنش کرده است و رفتارهایی که از او سر می‌زند، دقیقاً آن چیزی هست که می‌بینید

چون هیچ وقت هیچ کسی نمی‌تواند یک شناخت عمیق از یک

فرزندانِ اک
با هم نام





سفیران روح



استادِ اک داشته باشد. او اختیار دار است و سوگماد قدرتِ اک را به او داده است.

بخشی از حقیقت خداوند در وجود هر یک از استادانِ اک یافت می‌شود، چون خداوند اینقدر عظیم است که هر استادِ اک و هر سفیر روحی تنها بخشی از آن را می‌تواند بیاورد و خداوند قدرت کلمهٔ این بخش را به آن سفیر روح داده است. بشر نمی‌تواند استادانِ اک را با معیارها و استدلال‌های ذهنی‌اش بشناسند. حتی استفاده از دانش و علاقه‌مندی‌های معنوی نیز کمکی برای شناخت آنها نمی‌کند. بعبارتی هیچ کس نمی‌تواند او بشناسد و بداند که او چه کسی هست.

این استادانِ اک یا سفیران روح در عمیق‌ترین نواحی تنهایی و در خلوت خودشان، با راز و نیاز مقدسی که با خداوند دارد زندگی می‌کند. حتی نزدیک‌ترین افراد به ایشان هم نمی‌دانند که او چه حالی دارد. هیچ کس نمی‌تواند بداند او چه حالی دارد و در چه احوالاتی زندگی می‌کند.



یکی از بزرگترین نیرو و قدرت‌های سفیر روح این می‌باشد که او همیشه از قدرت و تسلط با استفادهٔ شخصی از قدرتِ اک، برای کسب موقعیت اجتماعی، مقام و منصب دوری می‌کند. زیرا او این موارد را می‌تواند از طریق قدرت‌هایی که اک به او داده است، داشته باشد ولی از آنها دوری می‌کند. استادانِ اک به راحتی می‌توانند کوه‌ها را جابجا کنند، زلزله‌ها را به بار بیاورند و در طبیعت دست کاری کنند. ولی هیچ وقت از این قدرت‌ها استفاده نمی‌کند مگر در موارد خاص و به ندرت.

اگر تعادل کارما مانع ورود جریانِ اک شود، ایشان گاه گاهی شاید تلنگری وارد کنند. که همان هم می‌تواند زلزله، آتشفشان، سیل، سونامی و... در آن منطقه راه بیاندازد ولی به ندرت این کار را می‌کنند.

بطور مثال یکی از مشکلاتی که امروزه مورد توجه بشر قرار گرفته است، بحث محیط زیست است. افزایش گازهای گلخانه‌ای و گرم شدن کره زمین باعث شده است که حیات در این سیاره به خطر بیفتد و چنانچه این روند ادامه پیدا کند نسل بشر در این سیاره نابود خواهد شد. دلیل افزایش بلاهای طبیعی در این عصر به این خاطر است که این سیاره سعی دارد خودش را بروز و دوباره نوسازی کند. برای همین ما شاهد افزایش سیل، زلزله، سونامی، آتشفشان و... هستیم. ولی بشر سعی می‌کند با آنها نیز مبارزه کند. یخهای قطبی روز به روز





سفیران روح



بیشتر و بیشتر آب می‌شوند و سطح دریاها بالاتر می‌آید و محیط زیست به خطر می‌افتد. با این روند بسیاری از شهرها و کشورها در آینده نزدیک به زیر آب می‌روند. کشورهایی مانند مالدیو که از جزایر متعدد تشکیل شده است کلاً از نقشه زمین حذف می‌شوند و کم‌کم نسل بشر نیز در این سیاره رو به انقراض می‌رود.

حال در میان این همه جار و جنجال یکی از استادان اک دستورالعملی را بصورت الهام و تله پاتی به دانشمندان رساند که اگر میلیاردها درخت کاشته شود، می‌توان روند افزایش گازهای گلخانه‌ای را کند کرد و این سیاره را نجات داد. البته این یک مورد کوچک است و استادان اک در صورت لزوم می‌توانند اقدامات جدی‌تری نیز انجام دهند.



بشر بعد از انقلاب صنعتی روند پیشرفت در علم و تکنولوژی را در پیش گرفت ولی فقط به فکر پیشرفت خود بود و از این مسایل غافل بود. اما چه شد که در دهه اخیر این همه فعال محیط زیست پا به میان گذاشتند و این موضوع مطرح گردید.

این علوم فقط توسط سفیران روح به انسان‌ها و به سیاره زمین الهام می‌شود و سیاره زمین هم نجات پیدا می‌کند. حال اگر این نسل آن را انجام ندهد نسل بعدی مجبور به انجام آن هست یا به طریق دیگر روند نوسازی این کار را انجام می‌دهد. انسانها یا مجبور می‌شوند درخت بکارند یا تاوان این مسئله را پرداخت کنند. این مسئله بصورت الهام و تله پاتی به دانشمندان رسیده است و تحقیقات در این زمینه آغاز شده است.

روش استادان اک به این شکل است. البته این یک نمونه بود. همانطور که ممکن است زلزله هم به بار بیاورند، به این روش‌ها نیز عمل می‌کنند. البته آنها به ندرت در این موارد مداخله می‌کنند و فقط زمانی وارد عمل می‌شوند که این طبقه فیزیکی یا جهان‌های تحتانی در تعادل نباشد و نیاز به دخالت مستقیم آنها باشد. آنها می‌دانند که در کجا و در چه مواردی وارد شوند و مسایل را حل کنند. این کارها را هم معمولاً از طریق خود بشر انجام می‌دهند بدون این که اثری از خود بجا بگذارند. هیچ وقت، کسی نمی‌تواند استادان اک را بشناسد، در صورتی که آنها در همه کشورها حضور دارند. این روش استادان اک است.

به خاطر اینکه از کالپای پنج میلیون ساله، نزدیک به چهارصد هزار سال مانده است و هنوز زمان به انهدام باقی است.

فرزندان اک
با هم نام





سفیران روح



البته اگر قرار باشد قدرت به دست مخلوقات و انسان‌ها باشد، خیلی وقت پیش سیاره زمین از بین رفته بود آنهم بارها و بارها. قبل از این دوره و تسلط قوم آریایی به این سیاره، در دوران آتلانتیس یا لموریان‌ها، بارها زمین و حیات در آن در شرف نابودی بود و بشر همیشه در حال صدمه زدن به خودش بوده است، ولی حضور استادان اک و سفیران روح در همه اعصار بشر است و ایشان از این سیاره مراقبت می‌کند. همیشه یک سفیر روح برای تعلیم و آموزش به بشر نمی‌آید. آنها کارهای مهم تری از این هم دارند. تحقیقات برای نجات سیاره زمین نیز از کارهای آنان است.



مردم این عصر، خودشان را دارای بالاترین تکنولوژی در تاریخ بشر می‌دانند. ولی به ذهنشان هم نرسیده است که این عملکرد استادان اک است. آنها در درجه اول به خاطر عشق عظیمی که خداوند در وجودشان نهادینه کرده است، فیض خداوندی از وجودشان جاری می‌شود و برای ایشان مهم نیست که کسی آنها را باور کند یا خیر. زیرا آنها برای انسان‌ها یا دیگر مخلوقات زندگی نمی‌کنند. استادان اک فقط به خاطر عشق خداوند است که زندگی می‌کند، عشقی که برای بشر با کالبد عاطفی قابل درک نیست.

آنها می‌آیند و این همه سختی و مشکلات و در دسر را می‌پذیرند تا فیض خداوند را جاری نمایند. حال این فیض ممکن است بصورت تکوینی به همه مخلوقات کمک کند، چه از لحاظ بیرونی یا از لحاظ معنوی و درونی.

به همین خاطر است که نباید یک سفیر روح را با آنچه از یک موجود معنوی می‌دانیم، مقایسه کنیم. عملکرد سفیران روح مانند پیغمبرها، رهبران سیاسی، رهبران مذاهب یا آنچه بعنوان رهبران معنوی می‌شناسیم نیست. او نه در ظاهر، بلکه در عمق عمل می‌کند. او در دورانی که در کالبد فیزیکی اش زندگی می‌کند، دوازده نفر را انتخاب می‌کند و آنها را پرورش می‌دهد و این دوازده نفر را تا وصل پنجم آموزش می‌دهد و بعد از آن دیگر، آنها را به فرمانروهای طبقات می‌سپارد تا به صلاحدید آن فرمانروایان و با تلاش شخصی خود واصلین به سیر و سلوکشان ادامه دهند. البته ممکن است این واصلین در ساختار کاری آن سفیر روح به او کمک کنند ولی او یک نفر را انتخاب می‌کند تا بعد از خودش بتواند کارها را به انجام برساند، البته نه در مقام استادی بلکه یک مسولیت کاری.

این زنجیره عملکرد استادان اک هست. ایشان از روزی که حیات

فرازند اک
با همت نام
ما





سفیران روح



در این سیاره به وجود آمده است تا الان، از استاد مالاتی و استاد اگنوتی که اولین استادان یک بودند بدین نحو عمل نموده‌اند. استاد مالاتی اولین آموزش‌های بشر را بعهدده داشته است. او کسی بوده است که کشاورزی را یاد بشر داده است، او تولید مثل و روابط جنسی سالم، فن آتش، غذای سالم، خانه‌سازی و سایر احتیاجات اولیه انسانهای نخستین را به بشر آموخته است.



استاد مالاتی این فنون را به بشر یاد داده‌اند و در این چرخه پنج میلیون ساله تا به حال استادی از یک نیامده است که سعی کند تا شخصیت خودش را در معرض دید مردم قرار دهد. او به مانند یک رهبر معنوی اعلام نمی‌کند که آی مردم بیایید تا من شما را نجات دهم و من تنها نماینده بر حق خدا هستم. کسی که چنین حرف‌هایی را بزند، اصلاً استاد یک نیست.

او نمی‌آید تا تشکیلات سازمانی و مذهبی بسازد و به اسم خدا دستور بدهد. این روشها مربوط به مذاهب است نه کار سفیران روح. البته این روشهای مذاهب هم برای بشر لازم است و برای عموم جامعه مورد نیاز است زیرا در این سیاره چند میلیارد انسان زندگی می‌کنند که سطوح آگاهی متفاوتی دارند و تعالیم یک برای آنها قابل هضم نیست. آنها باید مذاهب و مکاتب مختلف را در تناسخ‌های متعدد تجربه کنند تا روزی تعالیم یک را بیابند و از آن بهره گیرند.

برکت باشد

فست زنده آرکت
با هم نام
ما





آزمایش جنگجو



جهان‌های فراسوی من تنها از طریق فداکاری روح حاصل می‌شود. آنجا چیزی به نام درک و شهود معنوی وجود ندارد. آتمالوک سرزمین چشمه عشق است. چون روح به بارگاه من رسید او نخستین امواج طلایی زرین عشق الهی را از پیکره من می‌نوشد. لذت بخش و گواراست، اما فراسوی آتمالوک مراتب عشق و تجربه آن چیزی نیست که در آتمالوک قابل تجربه است. سوگماد چنین مقرر نمود، روح در آتمالوک استراحت کند، از چشمه جوشان عشق لذت ببرد تا او برای بزرگترین رزم معنویش، فراسوی آتمالوک آماده گردد. بسیاری می‌آیند و می‌مانند اما تنها تعدادی معدود می‌توانند به سمت قله‌های رفیع‌تر معنوی اوج گیرند. من به روح خوش آمد می‌گویم،



شریعت پنجم - بخشی از صحیفه اول

این بخش از شریعت، از کلام سات‌نام، آن یگانه تجلی سوگماد می‌باشد. هر روحی پس از تناسخات بسیار بالاخره به وصل پنج می‌رسد تا در محضر سات‌نام، عشق را مشق کند. روح در

آغوش آن یگانه استراحت می‌کند و از عشق عظیم آن ساحت مقدس بهره می‌برد. او می‌تواند مدت‌ها در این وضعیت بماند، ولی وقتی از این عشق سیراب شد، الخپورشا او را فرامی‌خواند تا روح را به بزرگترین رزمگاه معنویش فرا بخواند. آنگاه است که روح باید آماده شود تا زره رزم بر تن کند یا به عبارتی خرقة شرادا را بپوشد. واصل حلقه ششم. وصل به سرزمین ناامیدها، به الخلوک. اینجا از عشق سات‌نام خبری نیست. صدایی نیست جز زوزه باد کشنده که در این ره می‌شنود. کسی نیست که او را یاری دهد. نه استادی و نه یاری. دیگر زمان امتحان است. او ارتفاعات کوه خدا را در برابرش می‌بیند ولی ابتدا باید از کوه یاما گذر کند. کوه یاما یا کوه مرگ به معنای مرگ آگاهی انسانی است. بسیاری به این منزل رسیدند ولی فقط یک جنگجو می‌تواند از آن عبور کند. یک روح که ردای قدیسی بر تن دارد.

استاد ریبازارتارز می‌گویند: «شرادا قدیسی در لباس آدمیت است.»

«شرادا، واصل حلقه ششم یا الخلوک است. این وصل، مترادف با فنای کامل و منتهای رنج است و بی‌مناسبت نیست که به این مرحله، منزل درد و ناکامی گفته می‌شود. در خلال این وصل است که سالک بایستی همه تعلقات زندگی خود را رها کرده و حتی جانش را نیز پیشکش نماید. اگر آکولیت و یا حتی اصلین حلقه پنجم، از آنچه که در الخلوک پیش رویشان قرار می‌گیرد خبر داشته باشند،

فصل پنجم
نامت نامه



آرزوی منجیبو



چه بسا در همان نقطه از ادامه طریق انصراف دهند. شبدا تا قبل از اینکه به وصل ششمین حلقه در آید، بارها توسط استاد درون مورد آزمون قرار گرفته است. او آنقدر در روح قوی شده و اوصاف وجودش تا بدان پایه گسترش یافته و دانش درونی و ارزش گذاری هایش تا بدانجا تغییر کرده که از همه آنچه که یک برایش مقدر می سازد، استقبال نموده و مشیت آن را جاری می سازد و غم سود و زیان برایش بی معنی است.

شریعت دوم - بخشی از فصل دوازدهم

«شراذها جنگنده بهشت است. او در کوه خدا منزل می گزیند و هر آنچه مانع شنیدن صدای خداست در هم می شکند. او جلا یافته و تزکیه شده ای از منزل مرگ است. در مرگ بیدار شده است. او چون نگهبانی است که می آموزد چگونه از تعالیم مقدس پاسبانی کند.»
«دروازه ششم مهمترین رزم معنوی توست. تا توانایی عبور از دروازه نهم را داشته باشی. اما ابتدا می بایست، هر آنچه در تقدیرت بوده است با فیض تزکیه شود و این تنها در ورود به دروازه پنجم ممکن است.»



از کتاب سکوت مقدس خدا نوشته کمال الماسی جاف

در کتاب سکوت مقدس خدا، آخ پر و شا فرمانروای طبقه ششم، این مرحله از مسیر روح را این چنین توصیف می کند:

«نفسی برای روح نخواهد ماند. او بارها فریاد می زند تا از رنج هایش کاسته شود، اما در هر فریاد رنج بیشتری نصیب او می شود. روحی که در گرداب تازبانه های من، سکوت را یافت خرقه قدیسی را بردوش او می نهم.»



«هر آنکس دیدگان معنویش نظاره گر نور است. هر آنکس رکن توجه او به شبدا ی نخستین است، به تنهایی می تواند راه به بارگاه من بگذارد. او اصیلترین قدمهای ابتدایی را آغاز نموده است.»
«مشیت چنین مقرر نمود. من سوزاننده هر آنچه روح بر تن نموده باشم، هر آنچه او را از منزل قلبش باز می دارد توسط من دریده خواهد شد.»

«هیچ استادی، حق ندارد، آنکه به الخلوک فراخوانده شده را یاری دهد چون در امواج سوزان من او را خواهم درید. روح به تنهایی باید ردای الهی الخلوک را بدست آورد.»

ما نتمن نامه



آزمین جلیبو



«هر آنکس که می خواهد شاهزاده شود، ابتدا باید از کوره سوزان مرگ و رنج من بگذرد.»



«امواج من چیزی نیست که در درک انسان فانی تجربه شود. بلکه مرگ و نیستی آدمیت تنها لازمه شنیدن بنی و امواج منزلگاه آخ لوک است. او به چه چیزی فکر می کند؟ به خدا؟ من تمامی این نابخردی را در او می سوزانم.»

«موج در کلمات معنای می دهد، عشق در چهره ها موج نمی زند.»

«اساساً آنچه قرار است به نزد من بیاید، به جز تکه پاره های شکسته کشتی روح نیست.»

«مرگ روح آغاز جاودانگی اوست. او تا نمیرد، در آگاهی رفیع بنی زنده نخواهد شد.»

«روح در منزلگاه من به زهدان اصلیش باز می گردد. او آنچه به یاد می آورد، همان نغمه آغازین است. اما او می بایست ابتدا از هر آنچه ساخته است دست کشد. در این منزل به جز خلوص و پاکیزگی کسی را راه نمی دهند.»

بر کتب باشد

فصل نهم
ماهی نهم
ماه



عشق از بیخ مولانا



صورت گرفتاشم هر خط بیتی سازم
 و آنکه همه بت ما را در پیش تو بگذرد از ما
 صد نقش بر آنکس نیزم باروح در آمیزم
 چون نقش تو را بنم در آتشش اندازم

منظر و دیدگاه سری مولانا از عشق، فقط یک
 منظر شخصی نبوده است که تجربه شخصی
 ایشان از عشق را بیان کنند و آن را بصورت یک
 الگو و راهکار نهایی در اختیار شاگردانشان و
 دیگران بگذارند.

ایشان هیچ وقت چنین ادعایی نکرده اند که تجربه و دریافت من از عشق با عشقی که دیگران از خدا دریافت
 می کنند، متفاوت است و از این گفته که تجربه من متفاوت بوده است منظورشان این نبوده که عشق را فقط من
 می بینم و این عشق فقط توسط من قابل انتشار بوده و هست.

امروزه در کشورهای اروپایی و امریکایی و... تعالیم مولانا از جمله اشعار و سایر آثار او در حال ترجمه و انتشار
 است. بعضی از نویسندگان غرب به آثار ایشان علاقه دارند و در موردش کتاب و مقاله می نویسند و انتشار
 می دهند. ایشان سعی می کنند که تفکرات مولانا را نسبت به آن دریافت خودشان توسعه و معرفی کنند. البته این
 کار خوب و پسندیده ای هست، زیرا افرادی مانند مولانا، شمس تبریزی، بایزید بسطامی و... بنی را شنیده اند.
 ایشان صدای خدا و عشق خدا را تجربه کرده اند و متعلق به هیچ فرهنگ، مذهب، فرقه یا مکتب خاصی
 نبوده اند. البته درست است که این افراد از این مکاتب بیرون آمده اند و برخاسته اند.

ایشان چون عشق خدا را تجربه کرده بوده اند و دریافته بوده اند که عشق خدا یکسان است و بر همه می تابد،
 بنابراین از موضوعاتی مانند فرهنگ، فرقه، مذهب و ملیت رها و جدا بوده و هستند. البته بعداً یک سری از افراد
 از تعلیمات ایشان سوء استفاده کردند و مکتب و فرقه بوجود آوردند و خوب البته
 افرادی نیز، صادقانه تعالیم ایشان را گسترش دادند. ولی در مجموع افرادی مانند

فکر بزرگتر
 با همه شکله
 مولانا



عشق از منظر مولانا



مولانا، شمس تبریزی، بایزید بسطامی، شهاب‌الدین یحیی سهروردی، منصور حلاج و... خودشان را وقف عشق خداوند کردند. پس تعالیشان حالت نژاد پرستانه و یا ایدئولوژیک نداشته است و خود را متعلق به فلان مذهب، دین یا فرقه نمی‌دانستند، چونکه عشق سوگماد را تجربه کرده بودند.

اما دیدگاه و منظر مولانا در مورد عشق چیست؟

مولانا عشق را فقط از دیدگاه شخصی خودش تعریف نکرده است. وقتی که آثار ایشان را نگاه می‌کنیم مخصوصاً در مثنوی معنوی یا دیوان شمس، می‌توان مشاهده نمود که مولانا این عشق را دیدگاه افراد مختلف از بایزید بسطامی، محمد و... که دارای مرام، مذهب و دیدگاه‌های مختلفی بوده‌اند، به نمایش گذاشته و با قلم به تصویر کشیده‌اند.



ایشان این کار را در قالب داستان‌های مختلف و به زبان شعر و نثر انجام داده‌اند و این کار بسیار بزرگی بود که مولانا انجام داد. چون مولانا می‌دانست که عشق خداوند به یک شخص محدود نمی‌شود. هر کسی خدا را ملاقات می‌کند و بخشی از این حقیقت خدا به او داده می‌شود و هیچ شخصی نمی‌تواند تمامیت حقیقت خداوند که در عشقش نهفته است را درک کند. چنین چیزی غیر ممکن است و اصلاً وجود ندارد. چون خداوند بی‌پایان، لایزال و ابدی است.

همچنین استادانِ اک که در طی اعصار، هر کدام بخشی از این عشق و حقیقت سوگماد را تجربه کرده‌اند. به همین علت است که منظر و دیدگاهی از عشق که مولانا در موردش صحبت می‌کند، یک عشق همگانی است. بطور مثال مولانا به ادیان مختلف سر می‌زند از موسی، عیسی، محمد، اسحاق و... حرف می‌زند. از زندگی عرفایی مانند بایزید بسطامی و شمس تبریزی صحبت می‌کند و همچنین خیلی از عرفا و بزرگان ماقبل از خودشان. به عبارتی ایشان یک پل ارتباطی بین شریعت و طریقت بوده‌اند و عشقی که خداوند به این دو مسیر داشته است را متحد کرده‌اند. این منظر عشق از نگاه مولانا است.



وقتی مثنوی معنوی را مطالعه می‌کنیم، بارها اسم بزرگان، عرفا و پیامبران دین‌های اسلام، مسیحیت و یهودیت آمده است. زیرا ایشان آن خرد الهی را که در سال‌های قبل از خودشان جاری بوده است را جمع آوری کرده‌اند و آن خرد الهی را با عشق خداوند پیوند داده‌اند و برایشان مهم نبوده است که چه مکتب یا دینی داشته‌اند.

ایشان این پیوند را حاصل کرده‌اند. نیامده‌اند و بگویند که راه من منحصر به فرد است یا راه نفرات قبلی کهنه است و فقط این راه جدید صحیح است.

فکر بزرگان
بشما

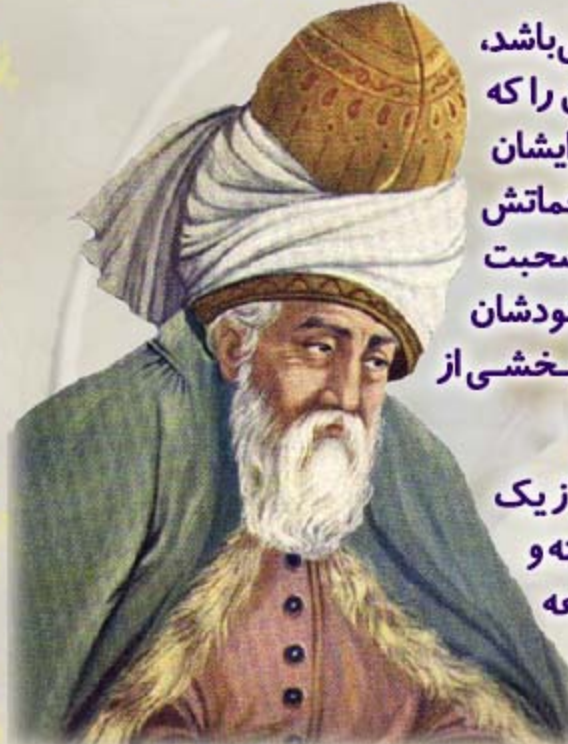


عشق از منظر مولانا



بینش مولانا اینقدر عظیم است. البته خود ایشان تحت پرورش شمس تبریزی بوده‌اند و همانطور که می‌دانیم بعد از ملاقات با استاد شمس متحول می‌شوند. در داستان‌های گویند ایشان چهل روز با همدیگر بوده‌اند ولی حقیقت این است که آنها به مدت سی سال می‌نشینند و این دو کتاب را می‌نویسند: دیوان شمس و مثنوی معنوی. سی سال تحقیق، تجربه، رنج و تحمل تعصبات مردم آن دوران که ایشان را اذیت و آزار می‌دادند.

عشق مولانا عشقی نیست که فقط شخصی یا غیر شخصی باشد. یک عشق خالص است. این عشق در هر جا آمده است در هر دین، مکتب، فرقه، آئین، مذهب و... که بوده است. ایشان گفته‌های بزرگان را جمع آوری و متحد کرده‌اند و نشان داده‌اند که عشق یک نیروی لایزال الهی است. حال در هر مذهب یا مکتبی که می‌خواهد باشد، هستی دارد و به همه چیز جان می‌دهد. اینها بزرگان این ادیان هستند که این حرف‌ها را زده‌اند و بعد از خودشان هم این اتفاق می‌افتد و این تحول را به وجود می‌آورند که بعد از ایشان، پیروانشان این نوع انتشار عشق را گسترش دهند. می‌گویند وقتی که سری مولانا منتقل می‌شود یهودی، مسیحی، کافر و هر کسی در هر دین و مسلکی بوده است، آمده‌اند و بر سر خاکشان و برای ایشان عزا گرفته‌اند. مولانا همچنین فردی بوده است.



نشر و گسترش دیدگاه‌ها و تفکرات مولانا بسیار خوب و نیکو می‌باشد، ولی این مورد را هم باید در نظر بگیریم که واقعاً آن مفهومی از عشق را که مولانا بیان می‌کرد، نباید در محدوده‌های شخصی خودمان، به اسم ایشان معرفی کنیم. باید واقعاً مولانا را معرفی کنیم. آثارش، تعمقش و زحماتش را معرفی کنیم. انسان‌های زیادی هستند که در مورد عشق صحبت می‌کنند. امانت داری یکی از شروط عشق است. چون این بزرگوار خودشان امانت دار بودند و امانت داری از خلوص می‌آید و خلوص بخشی از عشق الهی است. کسی که خلوص ندارد، عشق ندارد.

آن منظری که مولانا نسبت به عشق داشته‌اند خیلی وسیع و بیش از یک اقیانوس است. ایشان رفته‌اند و از هر مکتبی بخشی را برداشته و به صورت خالص و با امانت داری کامل عرضه کرده‌اند و آنرا توسعه داده‌اند. دوباره به شعری که در ابتدای مقاله آمده بود نگاهی بیاندازیم.

واکله همه بت‌ها را پیش تو بگذارم

صورت گرفتاشم هر خط بتی سازم

چون نقش تو را بنم در آتشش اندازم

صد نقش بر آنکس نزم با روح در آمیزم

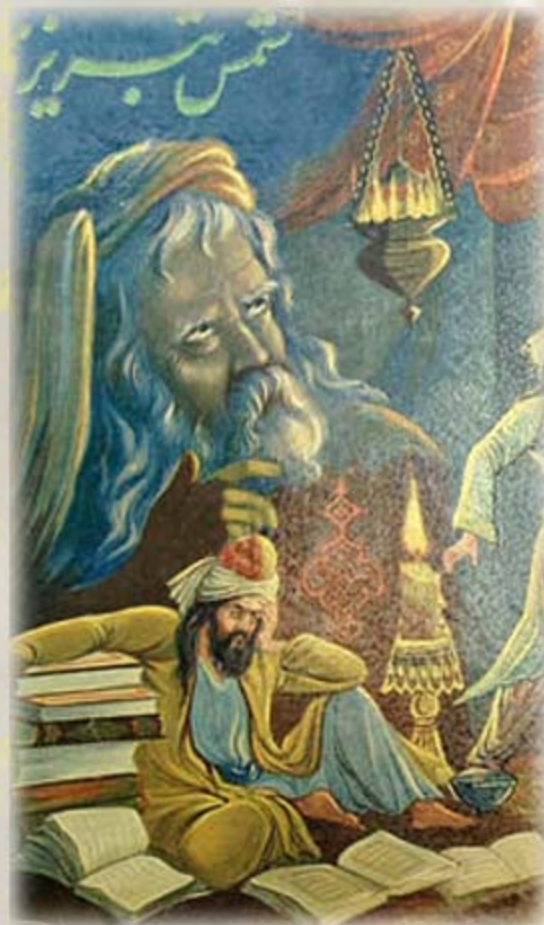
فکر بزرگ
بمنگنه



عشق از بسط مولانا



آن نقشی که سری مولانا می بیند و سایر نقش های دیگر را در آتش می اندازد، همین نقشی است که در موردش صحبت کردیم. صورت و عشق خداوند در تمامی مخلوقاتش. او این را می بیند و در مورد این صحبت می کند. برای همین است که تعالیم مولانا هیچ وقت کهنه نمی شود و همیشه زنده هست. چون تعالیم بزرگان و معلمین خودش را زنده کرده است و به آن حیات و جان داده است. این کار بزرگی بود که مولانا انجام داده اند. صحبت از امانت داری شد که مولانا از بطن هر دین، فرقه، مکتب و هر سخن استادی که قبل از خودش بوده، با امانت داری از آن منابع یاد نموده است. مثلاً در شعر زیر یک آیه از قرآن را بسیار زیبا توصیف کرده اند و بیان کرده اند که طریق معنوی به چه شکلی است در این بیت شعر، عظمت مولانا کاملاً مشخص است:



خوانده آنالیراجون تپنے کہ گجہامی روم
 اخترمانیت در دورقم لاجسرم فوق ثریامی روم

یا در جاهای دیگر که از منابع دیگر استفاده کرده اند. این گونه به نظر میرسد که که یک پله به او داده اند و ایشان صد تا پله از آن را ساخته اند. ارزش کلام مولانا در این است. اگر ما بخواهیم عشقی که مولانا در موردش صحبت کرده اند را بفهمیم، باید این مسئله را درک کنیم و بعد می توانیم واقعاً آن منظر و عظمت عشقی که مولانا در موردش صحبت کرده اند را درک کنیم. مولانا یک حس و مطالعه ساده نیست. مولانا خودش یک نوع شهود و کلمه خدا است. البته آثارش و نه شخصیت خودش.

مثلاً در یک جای دیگر به زیبایی روابط علت و معلول جهان را معرفی می کند. این همان بحث کارما یا گناه و ثواب که در مذاهب هست. ما در تعالیم بنی به آن می گوئیم کارما. در بعضی مذاهب به آن می گویند گناه و ثواب و برخی دیگر همان کارما را می شناسند.

این جهان کوه است و فعل ماندا سوی ماآیندها را صدا

قدرتی که در کلمات مولانا وجود داشته در کمتر نوشته ای وجود دارد. او در درون این کلمات حقایق بی شماری را منتشر کرده است. ولی بزرگترین پیامی که در آثار و تفکرات مولانا هست، این عشقی است که در تمامی مخلوقات خدا وجود دارد و در حال انتشار است و کاری ندارد که شما چه مذهبی دارید.

فکر بزرگتر
 باطن من
 باطن من



عشق از بسط نام مولانا



چه تبرای مسلمانان که من خود را نمی دانم نترسانم یهودم من، نه کسبم نه مسلم نام

در اینجا دقیقاً منظورشان همین مورد است. ایشان بیان می کنند که عشق کاری به این ندارد که شما چه دین، مذهب و مسلکی دارید. عشق خداوند همیشه در وجود شما هست. کاری به این ندارد که شما سیاه پوست، سفید پوست، زرد پوست یا چه نژادی هستید و می گویند که عشق هم در انحصار کسی نیست. مالکیت و انحصار عشق در تعلق خود خداوند است.

به همه پیشنهاد می کنیم که اگر می خواهید بنی و اک را بشنوید می توانید و بروید و آثار مولانا را خوب بررسی کنید، منتها از این دیدگاهی که ارایه شد. کسی که می خواهد مولانا را بشناسد باید سری بایزید بسط نامی و عرفان اسلامی را بشناسد.

عرفا در اینجا حق دارند و ما باید آنها را بشناسیم. امانت داری حکم می کند که ما برویم و این تحقیقات را انجام دهیم. کسی که می خواهد مولانا را بشناسد باید برود و بایزید بسط نامی، محمد، عیسی، عمر، ابوبکر و پیغمبرهای یهود و... را هم بشناسد. و همچنین آثاری از آنها که در آن از عشق خدا صحبت شده است.



به این روش می توان مولانا را شناخت زیرا خود مولانا همین کار را کرده است. اگر می خواهیم عشق را از منظر مولانا درک کنیم باید این کار را انجام دهیم. کسی که می خواهد مولانا را بشناسد باید تمامی آثار معنوی و تفکرات معنوی که در مورد عشق بوده است و از مذاهبی که قبل از خودش بوده است و همچنین اساتیدی که قبل از خودش بوده را مطالعه و درک کند تا این توان را بیابد که درک کند که مولانا چه چیزی گفته است. این عظمت مولانا است. به این خاطر است که تعالیم ایشان همیشه زنده هست.

برکت باشد

فکر بزرگ
بشناسد



بہسوی گفتنیوں



ملاقات من با مالاتی از طریق مجاری درون، زمانی آغاز شد کہ غرق در نوعی نگرش و تعمقاتِ اک بودم.

سالها گذشتہ بود اما احساس می کردم در نحوۃ ارائہ تعالیم، کسری هایی در آن وجود دارد. نقش استاد حق در عصر حاضر بہ سرقت رفتہ بود و سفیران روح در حال ایجاد گوش دادن بہ نغمات الہی بودند کہ این خلاء را پُر کنند. ہر چہ بود تجلی تحریف حقیقت در این سیارہ بازتاب عوامل درون بود.

گاهاً چون کودکی بودم کہ چیزی نمی دانستم، این بہترین حالت درونی بود. اما زمانی کہ با یکی از سفیران روح ملاقات می کردم، سونامی نبضِ اک بہ سویم ہجوم می برد.

اولین ملاقات من با سری مالاتی در صحرای بزرگی در طبقات درون بود. او در گویی از غبار نور بر من ظاہر شد.

آرام آرام ہیبت او شکل گرفت.

انواری از دہان او چون غباری بیرون می زد. گویی او در حال کشیدن چبق است.

مالاتی با نگاهی عمیق ابتدا مرا بر نداد نمود. گویی چون روزنامہ ای بودم کہ او در حال خواندن من است.

کشیدن چبق غبار نوریش را بہ اتمام رساند.

ہمچنان در مقابل او ایستادہ بودم.

نمی توانستم کاری انجام دہم یا چیزی بگویم.

گویی زمان و مکان درونم ایستادہ بود.

او با اولین جملہ مرا حیرت زدہ نمود.

بہ بشر آموختم کشاورزی کند. اما ہرگز نتوانست درونش را کشت و زرع کند.



حال بگذار بینم چہ چیزی در آستین داری؟

آیا تو سوگماد را تنہا می پسندی؟

آیا می دانی سوگماد، آن چیزی نیست کہ باور داری؟

حال اگر در تعلق باور ہایت هستی، مرا با تو کاری نیست.

آنچہ خلاء در درون توست، آن نکتہ اتصال تو با اوست.



فستق زرد آبرکت
باشم نامہ
ماہنامہ



بہوی قفسوں



چگونه است کہ آن همه رنج را برای او تحمل نمودی حال در خلاء باورهایت در جستجوی راهی برای انتشار او هستی؟

رنجی کہ خدا را معنا ندهد بیهوده است.
می فهمی؟

آنچه بشر عشق می نامد بیهوده است. رنج چنین عشقی
در سرزمین خدا بی بها و نالایق است.

روحي کہ دشمن خویش را نمی بخشد، شایستگی ورود
به اقالیم معنوی را ندارد.

چگونه است در کذابیت استادان خویش را غرق
نموده ای؟ اما نمی توانی با راهی کہ سوگماد در درونت خلاء وار
آرام گرفته است، ارتباط گیری.

خادم خدا بودن به معنای صلح درون است. آنکه در
درون صلحی ندارد، هیچ ندارد.

مجددا تو را ملاقات خواهم نمود.

اما ملاقات بعدی به تغییراتت توجه خواهم
نمود.

سوگماد تو را برکت دهد.

در این هنگام، او آرام مشغول به کشیدن چپق نوریش شد. کہ بوی بهشتی داشت.

آرام آرام چون ذراتی الکتریسیته در چشم معنویم و دروازه دهم، ناپدید شد.

مجدداً به هوشیاری فیزیکی باز گشتم کہ لیوان چای را دیدم کہ در حال نوشیدن آنم.

مالاتی رفته بود. اما گرمی عظیمی از یک تمامی وجودم را لمس نموده بود. خبری از خلاء درونیم نبود
و من به صلح رسیدم.

این نقش سفیران روح است.

برکت باشد



فست زبیر اکبر
ماہنامہ
ماہنامہ



سینه شبان

بپر گفتم راز دلیت چیست؟
گفت که سرتواند شنود
گفتم از چه جیست که بولا؟
گفت شنیدم است
گفتم شنیدیم چیست؟
گفت آنچه که پشت پرده پرده است
چو بسکوت است اما در غوغاست
گفتم به سکوتش رو غوغا؟
گفت هیچ کدام
گفتم چه کنم؟
گفت در رازت منم با شر
بگذار سکوت و غوغا شرد تو بد
از زمانه شنیدم را خول هر شنید



بن گن فینه از کتابت
سینه اب کتابت



صفحه ۳۳

فردا کت
ما من نام

مطالب این شماره نشریه برگرفته شده از مقاله‌ها و ست‌سنگ‌های آقای کمال الماسی، مهدیس‌ها و آراهات‌های مجموعه فرزندانِ اک، تجارب فرزندان، کتابهایِ اک، سایت‌هایِ ویکی‌پدیا و خبری می‌باشد. این مطالب توسط تیم نشریه جمع‌آوری، ویرایش و به مقاله بدل گشته است. افزون بر آن، مقاله‌های مستقلی هم بر مبنای تحقیقات فرزندانِ اک و توسط ایشان تهیه شده است. ضمناً بعضی از تصاویر استفاده شده در مقالات توسط فرزندانِ اک طراحی و ترسیم شده است.

در صورتیکه که مایل هستید تجارب شما هم در شماره‌های بعدی نشر گردد، تجارب ارزشمند خود را به کاربری روابط عمومی در پیام‌رسان تلگرام ارسال بفرمایید. ضمناً چنانچه شعریا مقاله‌ای مرتبط با اک و یا مرتبط با مطالب نشریه، توسط شما تهیه شده است و مایل به انتشار آن در نشریه هستید، می‌توانید آنها را به همین کاربری ارسال فرمایید. همچنین می‌توانید نظرات و انتقادات خود را با ما از طریق همین کاربری یا ایمیل موسسه مطرح بفرمایید و یا برای آشنایی بیشتر با تعالیمِ اک، لینک گروه خودشناسی را از این کاربری دریافت نمایید.

وبسایت : www.Bani-foundation.com

روابط عمومی : [T.me/Public_Relation](https://t.me/Public_Relation)

ایمیل روابط عمومی : Banifoundation.pr@gmail.com

به نامِ اک

تمامی حقوق معنوی و مادی آثار فرزندانِ اک اعم از ترجمه کتاب سخنرانی و کتاب نوشته شده، مقالات، ست‌سنگ‌ها و کارگاه‌ها متعلق به اک و موسسه فرزندانِ اک، از جمله کتابهای نوشته شده توسط بنیان‌گذار موسسه فرزندانِ اک متعلق به فرزندانِ اک است. بنابراین هر نوع استفاده از این آثار بدون هماهنگی با تیم مدیریت مؤسسه فرزندانِ اک تخلف معنوی محسوب شده و پیگیری خواهد شد.

برکت باشد.



نویسنده و محقق
کمال الماسی جاف
۱۳ مارس ۲۰۱۹